



# وحشی آن دستانسرای معنوی

بخش اول:  
زندگی وحشی بافقی

کامکارا منم آن نادر فرخنده پیام  
شهریارا منم آن شاعر پاکیزه کلام

پژوهش و نگارش  
حسین مسرت

## الف: زندگی

مولانا کمال الدین و به قولی «شمس الدین محمد» مستخلص به «وحشی»<sup>(۱)</sup> به سال ۹۳۹ ق. و به گفته‌ای نادرست ۹۲۹ ق. در بافق (بیرامون یزد)<sup>(۲)</sup> به دنیا آمد. نام پدرش دانسته نشد ولی آن گونه که برمی آید، پدرش مردی گمنام و زراعت پیشه بوده است.<sup>(۳)</sup> نوجوانی بیش نبود که به محضر سخنور توانای بافق «شرف الدین علی بافقی»<sup>(۴)</sup> راه یافت و زانوی شاگردی به زمین زد. آنگاه با اشراف برادر بزرگش «مرادی بافقی» به کسب علم و فضایل همت گماشت، به انجمنهای ادبی راه یافت و توانست از محضر سخنوران توانمندی چون نجاتی بافقی و همتی بافقی بهره‌ها اندوزد.

کمال الدین تازه پا به دوران شباب گذاشته بود که یکباره زادگاه خویش را رها نموده و همراه برادرش به یزد آمد. چندی نیز در این شهر از دانشمندان و سخنوران آن کسب فیض کرد و سپس به کاشان رفت<sup>(۵)</sup> و چند سالی «در آنجا روزگار گذرانید و نوباوگان آن شهر را خواندن و نوشتن آموخت».<sup>(۶)</sup> در کاشان بواسطه سرودن بیتی توجه حاکم آن شهر را جلب کرد. اما با اینکه بازار شعر و کلام در آن شهر رواجی در خور داشت، پس از چندی بواسطه حسادت چندتن از شعرای آن دیار و به میان آمدن هجوهای رکیک، کاشان را نیز ترک کرد و از آنجاریاهی عراق (اراک کنونی) و سپس بندر جرون (هرمز کنونی) شد:



آگه نپی که از پی وجه معاش خویش

هرچیز داشت وحشی بی خانمان فروخت

چیزی که از بلاد عراق آمدش بدست

آورد و در دیار جرون در زمان فروخت

دیوان ۲۷۹ (۷)

آقای توفیق سبحانی در تاریخ ادبیات خود می‌نویسد: «مدتی به بندر هرمز رفت و به عراق مسافرت کرد و باز به کاشان بازگشت» (۸) شاید برای زیارت آرامگاه پیر ماهان، شاه نعمت الله ولی به آن شهر نیز سفری کرده باشد:

شاهها به طواف شاه ماهان

نی شاه که ماه بی‌کم و کاست

... وحشی شده مستعد رفتن

نعلین دو دیده اش مهتاست

دیوان ۳۰۱-۳۰۲

بُندرابن داس خوشگو در سفینه خود ادعا نموده که وحشی در اوایل عهد اکبرشاهی وارد سِند شده در میهنه سکونت گرفت.

نسخه خطی مجلس ش ۱۱۳۴۸

شبلی نعمانی در شعرالعجم (ج ۴: ۱۳۲) و احمد منزوی در فهرست نسخه های خطی فارسی (ج ۳: ۱۸۹۸) و ابن یوسف در فهرست سهسالار (ج ۲: ۶۹۸) نیز اشاره به رفتن وی به هندوستان دارند.

دکتر حسین نخعی در مقدمه دیوان وحشی می‌نویسد: «چون این سفر با خوی گوشه نشینی و وارستگی و خرسندی وحشی سازگار نیست و از نویسندگان همزمان وحشی یا دیگران و یا خود او هیچ کدام سخنی در این باره به میان نیاورده اند، نمی‌توان آن را باور داشت» (۹).

در این باره آقای سعیدنفیسی نوشته است: «به هیچ وجه درست نیست... بجز وحشی بافقی چهارتن دیگر این تخلص را داشته اند: وحشی بیرجندی، وحشی جوشقانی، وحشی فرخ آبادی، وحشی دولت آبادی... به گمانم خوشگو یکی از این دو تن را با وحشی بافقی اشتباه کرده باشد و کسی که در زمان جلال الدین محمد اکبر در هند می‌زیسته یا وحشی دولت آبادی و یا وحشی فرخ آبادی بوده باشد» (۱۰).

عبدالحسین آیتی در تاریخ یزد (ص ۳۴۵) و دکتر ذبیح الله صفا، رفتنش را به هند نادرست می‌دانند دکتر صفا می‌نویسد: «وحشی مردی پاکباز، وارسته، حساس، خرسند، بلندهمت و گوشه گیر بود، با آنکه سنت شاعران عهد وی سفر و مهاجرت به هند، و بهره مندی از نعمتهای دربار گورکانی هند و امیران و سرداران و بزرگان آن دولت بود، او از ایران پای بیرون نهاد و حتی از بافق تنها چندگاهی به



کاشان و باقی عمر را به یزد رفت و در همانجا بماند. مقصود او از شاعری در حقیقت، اشتغال به هنر و ادب و بیان اندیشه ها و احساسهای خود از آن راه بود، نه کسب مال و اندوختن سیم و زر» (۱۱).

شاعر دلسوخته پس از این آوارگیها سرانجام، هوای «خاک پاک یزد» (۱۲) را در سر کرد و بدان شهر رهسپار شد. و در آنجا به کمال شاعری رسید، چندی نیز به قصد بارگاه میرمیران که نواده شاه نعمت الله ولی و حاکم یزد بود، به تفت رفت. وحشی اشعار بسیاری در ستایش این حاکم و پسرش شاه خلیل الله سروده است:

تفت، رشک ریاض رضوان است

که در او جای میر میران است

غیرت باغ جنت است آری

هرکجا فیض عام ایشان است

دیوان ۱۷۳-۵

برخی از منابع اشاره به رفتن وی به اصفهان دارند، اما سندی استوار بدست نیامد و چنانچه از نوشته سعیدنفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر فارسی برمی آید وحشی به قزوین نیز رفته است (۱۳). و همچنین است در مآثر رحیمی و مقاله یاسمی در مجله آینده: «ممکن است که به قزوین هم رفته باشد. زیرا که پایتخت شاه طهماسب بوده و وحشی قصاید بسیار در مدح او دارد» (۱۴).

زمانی هم به زادگاهش بافق سرزد، اما دلشکسته و اندوهبار آنجا را رها نمود، چنانکه گوید:

در اظهاری انعام حکام بافق

سخن بر لب و گریه ام در گلوست

در آن ده مجاور شدم هفت ماه

نپرسید حالم، نه دشمن، نه دوست

دیوان ۲۷۹

وحشی سرانجام دلش در هیچ آشیانه ای قرار نیافت و تا پایان عمر در شهر یزد، گوشه نشینی اختیار کرد و شمع جان را در طلب عشق به سوختن گذاخت.

## عصر وحشی

وحشی در دورانی زندگی می‌کرد که سه دولت قوی در این گوشه جهان فرمانروایی می‌کردند: گورکانیان در هند، شاه سلیمان قانونی در عثمانی، و شاه تهماسب صفوی در ایران که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار بر اوضاع زمان خود بودند.

دوران زندگانی این سخنور شوریده و این شاعر نامور و بزرگ سده دهم در ایران برابر بود با پادشاهی شاه تهماسب صفوی: (۹۸۴-۹۳۰)، شاه اسماعیل دوم صفوی:

(۹۸۵-۹۸۴) و شاه محمد خدابنده (ایلخان مغول):  
(۹۹۶-۹۸۵).

### گذران عمر:

شاعران کیستند؟ شیراند

گر سینه خفته، چشم سیرانند

دیوان ۳۶۴

### الف: تنگدستی

بنابر نوشته آقای دکتر حسین نخعی:

«وحشی از آغاز کودکی تا پایان زندگی هیچ گاه روی خوشی و آسایش ندیده و همواره در گوشه ای از یزد به بینوایی و تنگدستی و سوختگی و آشفته‌گی روزگار گذرانیده و با دیو ترسناک نیاز دست و پنجه نرم کرده است. اگر بخواهیم سخنانی سوزناک و درد آگین درباره تنگدستی و بینوایی و سوزش این سراینده آتشین سخن بگویم، به ناچار باید به دیوان خود او دست یازم و از سینه آتش افروز و دل پرسوز او در این باره یاری بخواهم (دیوان کامل وحشی ص سی و دو):

مجنون به من بی سروپا می ماند

غمخانه من به کربلا می ماند

جغدی به سرای من فرود آمد و گفت:

کاین خانه به ویرانه ما می ماند

دیوان ۳۴۶

یا در جای دیگر گوید:

نیست پوشیده که گر تاج و قبایی بودم

مردمان نادره خواندند مرا در ایام

بارها داشت بر آن کوشش، عریان تنی ام

که بروجامه و دستار کسی گیر به وام

دیوان ۲۴۹

وحشی در داستان ناظر و منظور نیز با بیانی دیگر، بی‌نوایی خود را آشکار می‌کند و چگونگی سرودن مدایح را برمی‌شمارد:

سرافسانه غم باز کردم

به روز خود شکایت ساز کردم

که از بخت بدم خاک است بستر

چه بخت است اینکه خاکش باد بر سر

نه سامانی که بینم شاد خود را

ز بسند غم کنم آزاد خود را

به خویشم بود زین سان گفتگوی

که ناگه این ندا آمد ز سویی

دهن بگشا و بنما گوهر خویش

مکن لب بستگی آیین از این بیش

پی این جنس بازاری طلب کن

برای خود خریداری طلب کن

دیوان ۴۲۷-۸

تنها چند زمانی و از روی ناچاری و بینوایی به ستایش بزرگان یزد و کرمان پرداخت:

شاه داند که غرض چیست از اینها وحشی

به دعا رو که بود رسم گدایان ابرام

دیوان ۲۴۷

### ب: همت بلند

اما با این همه تنگدستی و بیچارگی و اندوه بی‌پایانی که داشت. بلند نظر و شکیبیا بود. هیچ گاه به پایتخت و دربار شاهان صفوی نرفت و بر بالای همت بلند خود مردانه ایستاد:

المسنة لله که ندارم زر و سیمی

کز بخل، خسیسی شوم از حرص، لثیمی

شغلی نه که تا غیر برد مائده خلد

باید ز بی جان خود افروخت حجیمی

نه عامل دیوان و نه پا در گیل زندان

نی بسته آقیدی و نی خسته بیمی

ماییم و همین حلقی و پوشیدن دلقی

یک گوشه نان بس بود و پاره گلیمی

دیوان ۲۳۵

در جای دیگر گوید:

دلا وحشی صفت یک حرف بشنو در لباس از من

مکش سرد در گریبان غم از اندوه و عریانی

ببین آب روان را با وجود آن روانبخشی

که از عریان تنی می لرزد از باد زمستانی

دیوان ۲۷۱

وحشی سفارش به درویشی نیز دارد:

دلا اندوه دشمن گر نخواهی

ز درویشی طلب کن پادشاهی

چه خوش گفتند ارباب فصاحت

خوشا درویشی و کنج قناعت

دیوان ۴۶۷

### پ: گوشه گیری

زشتی روی و سرببی موی و «طبع قانع تغافل جوی» او را از همان کودکی به گوشه نشینی خود داد و از مردم گریزان و رمان کرده چنانکه خود می‌گوید برگزیدن همدم و همسر را همواره آرزو داشته، اما تنگدستی و بی‌توشی وی را از دستیابی بدین آرزو باز می‌داشته است:

یک همدم و همنفس ندارم

می میرم و هیچ کس ندارم

## گویند بگیر دامن وصل

می خواهم و دسترس ندارم

دیوان ۱۳۱

## ت: ستیز با ریا

وحشی همه جا نالان از ریاکاران است، یک جا از دوستان ریایی می نالد:

دلا برخیز تا کنجی نشینیم

ز ابناى زمان کنجی گزینیم

عجب دوری و ناخوش روزگاری است

نه بر مردم، نه بر دور اعتباری است

اگر صد سال باشی با کسی یار

پشیمانی کشی در آخر کار

از این بی مهر یاران دوری اولی

ز بزم وصلشان مهوری اولی

دیوان ۴۳۱

و در جای دیگر از گروه ریاکاران:

موی ز نخدان گذرانی ز ناف

لیک به آن مو نشوی موشکاف

گرچه شود ریش، به غایت دراز

ریش درازت نکنه نکته ساز

بایه از این مایه نگردد بلند

بُر هم از این مایه بود بهره مند

دیوان ۳۹۹

و در ساقی نامه از زاهدان ریایی:

خواهم که شب جمعه ای از خانه خمار

آیم به در صومعه زاهد دیندار

در بشکنم و از پس هر پرده رزقی

بیرون فکنم از دل او صد بت پندار

برتن درمش خرقة سالوس و از آن زیر

آرم به در صومعه صد حلقه زَنار

دیوان ۳۳۴

نکوهش وحشی از ریا و تزویر و عوامفریبی اختصاص

به اشعار آورده شده ندارد، بل، وحشی در هر جایی از دیوان

که نگاه کنیم با این پدیده ها در ستیز است.

## ت: عشق وحشی

کمال الدین وحشی که به گفته سعید نفیسی همراه سعدی

و حافظ از عاشق پیشگان معروف زبان پارسی و سرآمد

داستان سرایان عشق و دلدادگی هست<sup>(۱۵)</sup> در هر دو وادی

عشق مجازی و حقیقی گام نهاده و مهر ورزیده است. که

«وحشی در جهان عشق و شیدایی و سوز و گداز و دلباختگی

و مهرورزی مردی یگانه و دلباخته ای بی مانند است»<sup>(۱۶)</sup>.

در وادی عشقی که او آن را «حد کمال» می داند، چنین می گوید:

وجود عشق کش عالم طفیل است

ز استیلاى قبض و بسط میل است

ز اصل عشق اگر جویی نشان باز

نبینی هیچ جز میلی در آغاز

اگر صد آب حیوان خورده باشی

چو عشقی در تو نبود مرده باشی

مدار زندگی بر چیست؟ بر عشق

رخ پایندگی در کیست؟ در عشق

ز خود بگسل، ولی زنهاری! زنهاری!

به عشق آویز و عشق از دست مگذار

دیوان ۵۱۲-۳

و در جای دیگر:

تا مقصد عشاق ره دور و دراز است

یک منزل از آن، بادیه عشق مجاز است

در عشق اگر بادیه ای چند کنی طی

بینی که در این ره چه نشیب و چه فراز است

الخ دیوان ۱۷-۱۸

و سرانجام ما را بدین بیت حواله می دهد:

هرچه گویی آخری دارد به غیر از حرف عشق

کاین همه گفتند و آخر نیست این افسانه را

دیوان ۱۰

و در سیر سبز خطان لاله عذار نازک نهال، نیز چنین،

بلبل طبعش نغمه سرایی می کند:

مرا ز راه عشق خردسالی

از این نورس گلی نازک نهالی

فروزان عارضی مانند لاله

ز مشکین هر طرف بر لاله خالی

الخ دیوان ۱۵۸

این نورس گل در سراسر غزلیات وحشی حتی در برخی از

منظومه های وی حضور دارد. بر او جفا روا می دارد. عشق

آتشینش را پاسخ نمی گوید. سنگدل و ستمکار است و نامش

آرزوست:

آرزو نام یکی سلسله جنابم هست

خود به خود من به شکن گیری مویش نرم

دیوان ۱۱۸

## تخلّص وحشی

گفته های گوناگون درباره گزینش تخلّص وحشی در

کتابهای چندگانه وجود دارد. برخی با دست یازیدن به نوشته

عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه براین باورند که بعد از

آنکه حاکم کاشان گفت: «این وحشی شعر می تواند گفت؟»



این بیت آغاز می‌شود:

دوستان، چرخ همان دشمن جان است که بود

همه را دشمن جان است همان است که بود

دیوان ۳۲۶-۳۲۴



در این باره تقی‌الدین اوحدی در عرفات‌العاشقین، خوشگو در سفینه‌خوشگو، علی‌قلی‌خان‌واله در ریاض‌الشعراء، اشاره به استادی شرف‌الدین علی دارند. نیز رجوع کنید به پانویس شماره ۴.

دیگر استادش به تعبیر علی‌قلی‌خان‌واله داغستانی و تقی‌الدین اوحدی: «مرادی بافقی» است، چنانکه‌واله گوید: «مولانا مرادی بافقی برادر بزرگ مولانا وحشی است و مولانا وحشی را او تربیت کرده»، اوحدی نیز گوید: «در حدیث، او به شرف صحبت استادان می‌رسیده». وحشی ترکیب بندی در سوگ این برادر دارد:

آه ای فلک ز دست تو و جور اخترت

کردی چو خاک پست مرا، خاک بر سرت

دیوان ۳۲۷-۳۲۸

نیز در ناظر و منظور وحشی اشعاری دارد که یک بیت آن این است:

مرادی خسرو ملک معانی

سرافراز سریر نکته دانی

دیوان ۴۷۷-۴۷۸

**ب: شاگردان**

در تذکره‌ها درج است که چندتن در مکتب عشق او درس آموختند، نخست قاسم بیگ قسمی افشار (متوفی ۹۸۹ق) که عاقبت سر در راه عشق باخت و وحشی نیز در رثایش سرود:

او خود را متخلص به وحشی کرد.<sup>(۱۷)</sup> برخی آن را بواسطه ارادت می‌دانند که کمال‌الدین به برادرش مرادی بافقی داشته است و چون برادر در گذشته، کمال‌الدین تخلص او را که «وحشی» باشد، بر خود نهاده است. که چندان درست نمی‌نمایاند، زیرا برادرش. متخلص به «مرادی» بوده است. شاید تخلص اولیه برادرش بوده باشد.

آنچه درست به نظر می‌رسد، این است که این تخلص با منشی عارفانه و عاشقانه کمال‌الدین محمد سازگار است. همچون صدها تخلص عرفانی دیگر مانند: ژولیده، شوریده مجنون، فدایی، بیخودی. لاهوتی، فقیری، آواره و... دکتر زرین کوب در کتاب «سیری در شعر فارسی» می‌نویسد: «آنچه مؤلف میخانه درباره علت شهرت وحشی نقل می‌کند، متزلزل و نامقبول به نظر می‌رسد.<sup>(۱۸)</sup> احمد گلچین معانی نیز در پاورقی میخانه، نوشته آن را نادرست می‌داند و می‌نویسد: «از این رباعی (رباعی غضنفر گلجاری درباره وحشی و برادرش) و ترکیب بندی که وحشی در رثای مرادی گفته و بیتی چند از آن مذکور افتاد به خلاف قول متن چنین معلوم می‌شود که وی در زمان برادرش هم به شاعری اشتها داشته است.<sup>(۱۹)</sup>»

و شاید هم به قول سعید نفیسی: «دو برادر داشته که یکی وحشی و دیگری مرادی تخلص کرده اند.<sup>(۲۰)</sup>»

### مذهب

چنانکه از لابلای اشعار دیوان وحشی برمی‌آید وی شاعری شیعی بوده و ترکیب بند و قصایدی در دیوانش دیده می‌شود که در مدح حضرت علی و آل علی همچون امام رضا(ع)، امام مهدی و... سروده است. وحشی قصیده‌ای با ردیف گل در مدح علی(ع) دارد که با این بیت آغاز می‌شود: تا به روی تو شد برابر گل

غنچه بسیار خنده زد بر گل

دیوان ۲۲۸-۲۳۰

### همروزگاران وحشی

#### الف: استادان

نخست شرف‌الدین علی بافقی است که از سخنوران و دانشمندان زمان خود بود و همه به خوبی از او یاد نموده اند. وحشی نیز در دو جای دیوان خود به نیکی از او نام می‌برد، یک جا ذیل قطعات می‌گوید:

شرفا ساقی عنایت تو

گو دماغ مرا معطر کن

ز آنچه آتش بر آبگینه زند

بزم تاریک ما منور کن

دیوان ۲۸۸

و دیگر ترکیب بندی است که در سوگ وی سروده و با

دیگر رامی اردوبادی که به نوشته صادقی کتابداری: «شاگرد محبوب مولانا وحشی بود و این تخلص را نیز بدین سبب به وی داده اند که چنان آهوی وحشی را بر خود رام ساخته بود» (۲۱)

سیدیگر: ظهوری ترشیزی که آذر بیگدلی او را «از تلامذه وحشی یزدی» دانسته است. دیگر تقی الدین اوحدی بلیانی که بعدها دیوان وحشی را گردآوری کرد (۲۲)، پس از آن شرف زردوز تبریزی و طهماسبقلی بیگ عرشی رامی توان نام برد.

### پ: شعرای معاصر

در دستگاه بخشنده و در تختگاه رضوان نشان میرمیران در تفت، سخنوران بسیاری گرد آمده بودند که نامورترینشان اینانند: شرف الدین علی بافقی، الفتی یزدی، کسوتی یزدی، فسونی یزدی. ظهوری ترشیزی، غواصی یزدی. زمانی یزدی، عشرتی یزدی، تابعی خوانساری (یزدی) ملا مومن حسین یزدی، موحدالدین فهمی کاشانی و وحشی بافقی.

وحشی با برخی از سرایندگان درگاه میرمیران مصاحبت و مکاتبات و با پاره ای معارضت و مهاجرت داشت، از آن جمله با فسونی، الفتی، کسوتی، غواصی، فهمی کاشانی، در این بارگاه و شجاع الدین غضنفر کاشانی کلجاری، ضمیری همدانی، حیدری تبریزی، یاری یزدی و محتشم کاشانی که بیرون از این بارگاه بودند میانه خوبی نداشت.

بین وحشی و محمد باقر خرده کاشانی، حافظ حاجی بیگ قزوینی، رفیع الدین میر حیدر معتمایی طباطبایی کاشانی «رفیعی»، محمد ولی دشت بیاضی، نقی کمره ای، میلی هروی، قاضی قلندر هروی، غیرتی شیرازی، فکری اصفهانی، عرفی شیرازی، هلاکی همدانی، شجاع کاشانی، رضایی کاشانی، صرفی ساوجی، قاضی نورالدین اصفهانی، امیرصبری روزبهان، حزنی اصفهانی، مظهری کشمیری و حسابی طنزنی مشاعره و مباحثه ای بوده است.

### ت: نویسندگان

- ۱- ملا عبدالنبی فخرالزمانی نویسنده تذکره میخانه، تألیف ۱۰۲۸ق.
- ۲- امین احمد رازی، نویسنده هفت اقلیم، تألیف ۹۹۶ تا ۱۰۰۲ق.
- ۳- تقی الدین اوحدی بلیانی نویسنده عرفات العاشقین و عرصات العارفین تألیف ۱۰۲۲ق.
- ۴- صادقی کتابداری نویسنده تذکره مجمع الخواص تألیف

۱۰۱۶ق (در همان سالها به یزد نیز آمده است).

۵- شیخ ابوالقاسم کازرونی نویسنده سلم السموات تألیف ۱۰۱۴ق.

۶- محمد عارف لقایی. نویسنده مجمع الفضلا، تألیف اواخر قرن ۱۰ و اوایل قرن ۱۱.

۷- شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمود سیستانی نویسنده تذکره خیرالبیان تألیف ۱۰۱۴ق.

۸- تقی الدین حسینی کاشانی «ذکری» نویسنده خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، تألیف ۱۰۱۶-۹۷۵ق.

۹- اسکندر بیگ منشی. نویسنده عالم آرای عباسی - تألیف ۱۰۳۸ق.

### ث: پادشاهان و فرمانروایان

و به عبارتی ممدوحان وحشی عبارت بودند از: شاه تهماسب صفوی، شاه اسماعیل دوم صفوی، شاه محمد خدابنده، و از بزرگان، غیاث الدین محمد میرمیران یزدی از اعقاب شاه نعمت الله ولی و از نوادگان دختری شاه اسماعیل صفوی، شاه خلیل الله ثانی فرزند میرمیران، میرزا عبدالله خان، اعتمادالدوله صدراعظم. بکتاش بیگ افشار پسر سلطان افشار و داماد میرمیران، جانقلی، خان احمد، نواب محمد ولی سلطان افشار فرمانروای کرمان. عباس بیگ برادر محمد ولی سلطان، قاسم بیگ قسمی افشار، پسر سلطان محمد و شاگرد وحشی، شاه نورالدین، نعمت الله باقی و محمد سلطان حاکم کاشان.

اما ممدوح واقعی وحشی، میرمیران فرمانروای کامکار و دادگر یزد بود:

در طلسم باطن او گنج درویشی نهان

وز جبین ظاهرش سیمای شاهی آشکار

دیوان ۱۹۸

نیز رجوع کنید. تاریخ ادبیات صفا ۵؛ ۷۶۵-۷۶۴ و جامع مفیدی ۳: ۵۴.

### پایان زندگی

درباره چگونگی پرواز روح این عارف دلسوخته و این عاشق دلباخته سخنان گوناگون و گاه ضدونقیضی به میان آمده است، برخی براین باورند که: «عرق تندی نوشید و خلعت بقا پوشید» (۲۳) و یا: «در مجلس باده پا به عالم بقا نهاده» (۲۴) و گروهی نیز معتقدند که: «به دست معشوق بی مزوت خود کشته شد» (۲۵) دکتر ذبیح الله صفا در این باره می گوید: «درباره علت وفاتش سخنانی هست که اگر راست باشد می تواند مایه شگفتی خواننده گردد... در حالی که مؤلف روز روشن می گوید: وفاتش به مرض حمی محرقه... اتفاق افتاده» (۲۶).

سعید نفیسی نیز اعتقاد دارد: «بیشتر به افسانه



می‌ماند» (۲۷). دکتر عبدالحسین زرّین کوب در «سیری در شعر فارسی» می‌نویسد: «شاید همین احساس زنده ای که در شعر او باقی مانده موجب نقل این شایعه شده باشد. که شاعر به دست معشوق خود کشته شده باشد.» (۲۸) گویند در واپسین دم زندگی این غزل را گفته است:

ز شهای دگر دارم تب غم بیشتر امشب

وصیت می‌کنم، باشید از من باخبر امشب

الخ. دیوان ۱۵

در باره این غزل سعید نفیسی می‌نویسد: «بسیاری از غزلسرایان ازین گونه اشعار که در هجران، اظهار نومییدی از زندگی خود کرده اند، سروده اند، و این دلیل نیست که در دم مرگ گفته باشد.» (۲۹)

### درگذشت

هرچند سالمرگ وحشی در تذکره حسینی و روز روشن ۹۶۱ و در سلم السموات و در فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان (احمد منزوی) ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ ق در جامع مفیدی ۹۹۷ و در عرفات العاشقین و قاموس الاعلام ۹۹۲ است، اما اکثریت براین باورند که مرغ روح این سوخته عاشق در سن ۵۲ سالگی و به سال ۹۹۱ هـ. ق از کالبد تن رها و پیکرش در محله پیر برج یزد در مغاک خاک نهاده شده است.

می‌گویند وی در همان محله پیر برج و کوچه روبروی شاهزاده فاضل که اکنون معروف به کوچه آروک (اهرک) است، زندگی می‌کرده است. یکی از ساکنان آنجا می‌گفت: سنگ بزرگ مزار وحشی را سر همان کوچه به زیر خاک کرده است تا محفوظ بماند.

در مرگ وی ماده تاریخهایی سروده اند که از آن جمله اوحدی بلیانی در عرفات العاشقین گفته است:

چو سرمستانه وحشی باده نوشید از خم وحدت

روان شد روح پاک او به مستی سوی علین

من از پیرمغان تاریخ فوت او طلب کردم

بگفتا هست تاریخش: «وفات وحشی مسکین» (۳۰)

دیوان ۹۹۱

ملاً قطب شده باف به جهت تاریخ فوت او این قطعه را گفته:

وحشی آن دستانسرای معنوی

گشته خاموش و به هم پیوسته لب

از غم لب بستن وحشی، گشاد

در پی افسوس گفتن بسته لب

سال تاریخش چو جستم از خرد

در جواب من گشود آهسته لب

دست بر سر، ای دریا گفت و گفت:

«بلبل گلزار معنی بسته لب» (۳۱)

۹۹۱ ق

یکی از شعرانیز گفته است:

وحشی که نزد اهل سخن بود اوستاد

تاریخ فوت اوست: «نظامی زیا فتاد» (۳۲)

در استقبال ازین بیت ماده تاریخ درگذشت وحشی را میر

حیدر معتمایی از یاران صمیمی وحشی چنین گفته است:

وحشی، که شد نظامی ایام نام او

کش قدر مستوی به نظامی قدر فتاد

گردون به رسم تعمیمه می خواست بهراو

بر صفحه زمانه دو تاریخ را سواد

گفتیم: «دور شد ز سخن ناظم سخن»

گفتند اهل نظم: «نظامی زیا فتاد» (۳۳)

علی نظمی تبریزی در کتاب «دویست سخنور» در باب

ماده تاریخ وحشی سروده است:

وحشی آن شاعر که از اهلیتش

شهرت او بود بر اوج کمال

آن مهن گوینده کاندر پیش او

بود طوطی با دو صد گفتار لال

این شنیدستم که در میخانه ای

بهر وی زد چرخ، کوس ارتحال

خوش به پایان آمد ایام فراق

از کف جانانه زد جام وصال

گفت نظمی از پی تاریخ او

«حشر وحشی با علی بادا و آل» (۳۴)

برخی رباعی مستزاد میرحیدر معتمایی را که در تاریخ

پایان مثنوی فرهاد و شیرین گفته، تاریخ درگذشت او

دانسته اند (۳۵)، اما سعیدنفیسی آن ماده تاریخ را تاریخ پایان

فرهاد و شیرین گفته و برحسب شمارش جمل ۹۶۱

می‌داند (۳۶) نیز بنگرید ذیل آثار وحشی: فرهاد و شیرین در

همین مقاله.

در دیوان وحشی ماده تاریخهای چندی به چشم

می‌خورد که می‌تواند بیانگر درستی و نادرستی گفته‌ها باشد،

آخرین ماده تاریخ مندرج در دیوان ۹۹۰ ق است که برای

غسلگاه میرمیران و در دریغ از شهادت جانقلی گفته است:

طلب کردم چو تاریخش خرد گفتم:

«شهید دشمنه جور زمانه»

دیوان ۲۸۹

از نسل وحشی دو خانواده با نام ناجی در بافق و دخیلی

در قم باقی مانده اند. که یک تن از هر دو خانواده نیز خود

شاعر است ۳۶ .

## آرامگاه وحشی

وحشی شیرین نکته سنج

کالبدش شد به زمین همچو گنج

«جامع مفیدی»

وحشی چنانکه همگان نوشته اند در یزد در گذشته و گورش نیز در کوی پیر برج آن شهر روبروی شاهزاده فاضل بوده و سنگی مرمرین که یکی از سروده های سوزناکش را بر آن کنده بوده اند\*؛ روزگاری آن را می پوشانیده. آرامگاه وحشی و سنگ گور و شاید کالبد او چون خود او به گذشت روزگار گزندها و ستمها کشیده است.

در جامع مفیدی درج است که نخستین ساختمان آرامگاه وحشی به پایمردی محمدعلی بیگ ناظر بیوتات یزد در زمان آخرین پادشاهان صفویه برپا شده، و پس از آن شمس الدین محمد بافقی گنبدی بر فراز آن ساخته و تا سال ۱۰۸۲ق. که وی این ساختمان را دیده برقرار بوده است. (۳۷) در جامع جعفری نیز آمده است که میدان روبروی دروازه شاهزاده فاضل به میدان وحشی مشهور بوده است. (۳۸)

در سال ۱۳۳۸ق. امیرحسین خان بختیاری فرمانروای یزد. سنگ مزار وحشی را از گلخن حتم صدر بیرون کرده و دستور داد بنای یادبودی در تلگرافخانه (جنب دارایی کنونی) که نزدیک دارالحکومه هم بود بسازند. سیدحسن شکوهی یزدی قطعه ای در تاریخ ساخت این بنا دارد:

به یزد، داور دانش پرست امیرحسین

شنید چون سخن تابناک وحشی را

از آنکه بوی جراحت دهد همی دانست

ز عشق، زخم دل چاک چاک وحشی را

نهاد بر سر خاک وی این بنا که کند

ز باد حادثه محفوظ خاک وحشی را

چنانکه از پی تاریخ آن شکوهی گفت:

«نمود تازه ز نور روح پاک وحشی را» (۳۹)

۱۳۳۸ق

قطعه ای نیز افصح الملک یزدی در بنیاد این بنا دارد:

... سروش غیب چون داد این ندا را

به تاریخ بنا فکری متین کن

جوابش داد کلک افصح الملک

«مزار وحشی است اینجا یقین کن» (۴۰)

۱۳۳۸ق

«در سال ۱۳۱۲ش. که خوانین بختیاری مورد قهر و

غضب رضاشاه واقع شدند، حکومت یزد که آن سال با آقای

مدبر ثوری بود برای خوش خدمتی به دولت مقبره وحشی را

خراب کرد و سنگ قبر او را به جهودان یزد فروخت» (۴۱).

رشید یاسمی در این باره نوشته است: «وحشی در زندگانی روی کام و آسایش ندید، نه از حیث معاش و نه از جهت ضمیر و خیال، همیشه در تنگی و سختی و تلخکامی به سر برد و عجبی نیست اگر بعد از وفات سنگ قبرش هم به زشت ترین حالتی بیفتد» (۴۲).

بیت زیر مصداق خوبی از وضعیت وحشی تواند بود:

بعد از وفات تربت مادر زمین معجوی

در سینه های مردم عارف مزار ماست

○ ○ ○

## خانه و بنای یادبود وحشی

خانه ای تا چندین سال پیش در بافق معروف به خانه پیر بود که می گفتند خانه وحشی است، مردم آنجا را مقدس می داشتند (۴۳). اما در اثر بی توجهی ویران شد.

در سال ۱۳۵۶ش. بنایی به یادبود وحشی روبروی محله پیربرج واقع در پارک وحشی بافقی آغاز به ساخت شد که در سال ۱۳۵۸ به پایان رسید. هرچند این بنا به پاس و یادبود وحشی بافقی ساخته شده، اما چنانکه هویداست نیمه کاره سرهم بندی شده است.

در دیماه ۱۳۷۲ به همت شهرداری یزد، مجسمه ای از وحشی کار علیرضا قوی پنجه در مدخل ورودی این پارک نصب شد. آقای عباس افضلی «نادم یزدی» ماده تاریخی در نصب این بنا دارد که چند بیت از آن درج می شود:

... کیست وحشی مه گردون ادب

جلوه بارز کانون ادب

افتخار و شرف خطه یزد

دُر ناب صدف خطه یزد

نصب شد پیکره اش در اینجا

تا شود خلوت راز شعرا

شد در این برهه نکو اقدامی

خدمتی در حق صاحب نامی

هرکه این منظره زیبا دید

سنه نصب ز «نادم» پرسید

او که دُرهای معانی می سفت

یکی از جمع برون کرد و بگفت:

«آسمان ماه ندارد امشب

وحشی اینجا بود ای اهل ادب» (۴۴)

۱۳۷۲ش

ادامه دارد

## پانویس:

۱- در دوره صفوی شش شاعر با تخلص وحشی زندگی می کردند ۱-

وحشی بافقی ۲- وحشی بیرجندی ۳- وحشی تبریزی، ۴- وحشی

جوشقانی کاشانی ۵- وحشی دولت آبادی ۶- وحشی فرخ آبادی





۲- باقی به تناوب در طول تاریخ جزء قلمرو کرمان و یزد بوده است، اما در زمان وحشی این ده جزء یزد بود. و اکنون نیز چند قرن است از توابع یزد شده است، نیز بنگرید دیوان کامل وحشی: ویراسته حسین نخعی ص هجده - بیست.

۳- بنگرید به دیوان وحشی، همانجا ص چهار - پانزده.

۴- وحشی و مرادی هر دو از شاگردان این سخنور توانا بودند. شرف الدین علی باقی که برخی به اشتباه وی را با شرف الدین علی یزدی یکی دانسته اند، از سخنوران و دانشوران درگاه شاه طهماسب و دارنده دیوانی مشتمل بر چهار هزار بیت بوده است (عرفات العاشقین). وی از باقی به یزد و سپس به شیراز و آن گاه به هند رفته و پس از بازگشت در دربار شاه طهماسب ارجمندی یافت و «به صفت کمالات مشهور جهان» و بعد از هشتادسالگی در قزوین در سنه ۹۷۴ متوفی شد (آتشکده آذر؛ ۲-۶۲۱) سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران (ج ۱ ص ۴۶۸) تاریخ فوتش را ۹۷۸ ق و از بازماندگان شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامه اش دانسته است. شرحی از اوصاف وی در عرفات العاشقین، هفت اقلیم، ریاض الشعرا و تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفا (۵ ص ۷۶۲) درج است. این رباعی از اوست:

نفست به کمال دانش آراسته به

افزونی تن مبین که تن کاسته به

تن چیست تو را به طرف دامن گردی

این گرد ز دامن تو برخاسته به

تاریخ ادبیات: صفا ۵، ۷۶۲

۵-

یوسف دیگر به دست آریم «وحشی» قحط نیست

ما مگر در مصر یعنی شهر کاشان نیستیم

دیوان وحشی، نخعی ص ۱۱۳

۶- دیوان کامل وحشی باقی: حسین نخعی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۶، ص هفده.

۷- در این گفتار هرجا کلمه دیوان آمده، مراد دیوان کامل وحشی باقی ویراسته حسین نخعی است.

۸- تاریخ ادبیات (۲): توفیق سبحانی، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۶۹، ص ۶۰.

۹- دیوان کامل وحشی، همانجا، ص بیست و چهار.

۱۰- دیوان وحشی باقی، بکوشش م درویش، تهران: جاویدان، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص نوزده.

۱۱- تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفا، تهران: فردوس، چاپ دوم ۱۳۶۷، جلد ۵ بخش ۲، ص ۷۶۴.

۱۲-

جایی رسیده کار که در خاک پاک یزد

حد نیست باد را که کند زور بر غبار

دیوان ۲۰۹

۱۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا قرن دهم هجری: سعید نفیسی، تهران: فروغی، چاپ دوم ۱۳۶۳، جلد ۱: ۴۵۸.

۱۴- «وحشی باقی»: رشید یاسمی، آینده، س ۱ (۱۳۴۰)، ص ۲۶۰.

۱۵- کلیات شیخ فخرالدین عراقی: بکوشش سعید نفیسی، تهران: سنایی، بی تا، مقدمه، ص ۳۸.

۱۶- دیوان کامل وحشی: سی ونه.

۱۷- تذکره میخانه: عبدالنبی فخرالزمانی، بکوشش احمد گلچین معانی، تهران: اقبال، چاپ پنجم ۱۳۶۷، ص ۱۸۲-۱۸۱.

۱۸- سیری در شعر فارسی: عبدالحسین زرین کوب، تهران: نوین، ۱۳۶۳، ص ۱۳۲.

۱۹- تذکره میخانه، همانجا، ص ۱۸۲.

۲۰- دیوان وحشی باقی، مقدمه سعیدنفیسی، تهران: جاویدان، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص شانزده.

۲۱- مجمع الخواص: صادقی کتابدار. ترجمه عبدالرسول خیامپور، تبریز، بی تا، ۱۳۲۷، ص ۲۳۲.

۲۲- فهرست نسخه های خطی فارسی: احمد منزوی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه ای، ۱۳۵۰، ج ۳: ۱۸۹۸.

۲۳- عرفات العاشقین و عرصات العارفین: تقی الدین اوحدی بلیانی، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران به نقل از مقدمه نخعی ص چهار.

۲۴- آتشکده آذر: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ج ۲ ص ۶۳۴. همچنین است در تذکره شهبستان نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد ص ۱۳۶B.

۲۵- ریاض الشعرا: علی قلی خان واله داغستانی و نیز خلاصه الاشعار: ابوطالب خان تبریزی و نشتر عشق، (نقل از دیوان کامل وحشی، همانجا، ص بیست و چهار).

۲۶- تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفا، تهران: فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، ج ۵ ص ۷۶۳.

۲۷- دیوان وحشی باقی، مقدمه سعیدنفیسی، همانجا، ص بیست و یک.

۲۸- سیری در شعر فارسی، همانجا ص ۱۳۲.

۲۹- دیوان وحشی باقی، همانجا، ص بیست و یک

۳۰- دیوان کامل وحشی، همانجا، ص بیست و هفت - بیست و هشت.

۳۱- تذکره میخانه، همانجا، ص ۱۸۴.

۳۲- دیوان وحشی باقی: سعیدنفیسی ص نه - ده، به نقل از بهارستان سخن: میرزا عبدالرزاق خوانی.

۳۳- دیوان وحشی باقی: همانجا، ص دوازده، به نقل از صحف ابراهیم از علی ابراهیم.

۳۴- دوپست سخنور: علی نظمی تبریزی، تبریز: بی تا، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۴۶۳.

۳۵- تذکره میخانه، همانجا، ص ۱۸۴، پاورقی گلچین معانی.

۳۶- دیوان وحشی باقی، همانجا، ص بیست. و تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران: سعید نفیسی.

۳۶- «خانه وحشی باقی» بنیاد نس ۱، ش ۳ (خرداد ۵۶) ص ۴۸+ سخنوران نامی معاصر: علی اکبر برقعی قمی، قم: نشر خرم، ۱۳۷۳، ص ۳۸۰۲ ذیل واجد قمی.

۳۷- جامع مفیدی: محمد مفید مستوفی باقی، بکوشش ایرج افشار، تهران: اسدی، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۴۲۶.

۳۸- جامع جعفری: محمد جعفر طرب نائینی، بکوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳، ص ۶۶۲.

۳۹- دیوان سیدحسن شکوهی یزدی، بکوشش سیدمحمد شکوهی، یزد: بی تا، ۱۳۴۶، ص ۸.

۴۰- خلدبرین و مسططات وحشی: حسین کوهی کرمانی، تهران: نسیم صبا، ۱۳۰۷، ص ۲.

۴۱- فرهاد و شیرین، خلدبرین و مسططات وحشی باقی کرمانی، بکوشش: حسین کوهی کرمانی، تهران: نسیم صبا، ۱۳۲۴، ص ج.

۴۲- «وحشی باقی»: غلامرضا رشید یاسمی، آینده، س ۱، (۱۳۴۰)، ص ۵۴۱.

۴۳- یادگارهای یزد: ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، جلد اول ص ۲۰۸-۲۰۹.

۴۴- اصل این مثنوی ۲۵ بیت است و از خود شاعر گرفته شد.